فصلنامه مطالعات سیاست بین‌الملل
دوره ۲، شماره ۱، شماره پیاپی (۲)، بهار ۱۴۰۱، ص ۱۵۳ ـ ۱۳۱
مقاله پژوهشی

تحلیل استراتژی‌های افزایش حضور ایالات متحده در آسیای مرکزی و قفقاز پس از حوادث ۱۱ سپتامبر

مسعود اخوان کاظمی[۱]، جهانبخش مرادی[۲]، زهرا حیدری[۳]

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۲/۰۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۳/۲۵

چکیده:

منطقه آسیای مرکزی و قفقاز به دلیل ویژگی های اقتصادی و دارا بودن منابع انرژی از یک سو و از سویی دیگر، ایجاد زمینه تضعیف هژمون دولت روسیه بر منطقه –از طریق اعمال فشار بر دولت های محلی به منظور تقویت روابط در سایه حذف ارتباط با روسیه – برای ایالات متحده ارزش راهبردی داشته است. بنابر اهمیت موضوع، این پژوهش به دنبال تحلیل استراتژی های افزایش حضور ایالات متحده در آسیای مرکزی و قفقاز پس از حوادث ۱۱ سپتامبر تبیین گردیده است. روش انجام پژوهش توصیفی – تحلیلی و روش گردآوری اطلاعات کتابخانه ای بوده است. نتایج نشان داده است که فعالیت های آمریکا و اروپا در آسیای مرکزی و قفقاز اکنون معطوف به همکاری های دو جانبه و چند جانبه شده است. به نظر می رسد اراده دو طرف به ویژه طرف غربی برای بسط حوزه های رقابت و عمق بخشیدن به قدرت نرم در منطقه افزایش یافته است.

واژگان اصلی: آسیای مرکزی، ایالات متحده آمریکا، استراتژی های افزایش حضور، قفقاز، ۱۱ سپتامبر.

۱. دانشیار علوم سیاسی، عضو هیأت علمی دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران (نویسنده مسئول)
Mak392@yahoo.com
۲. عضو هیأت علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد ایلام، ایلام، ایران.
۳. دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات ایلام، ایلام، ایران.

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-10-31]

[DOI: 10.21859/IPSJ.2.1.131]

مقدمه

سیر تحولات بین‌الملل پس از رویداد ۱۱ سپتامبر و به‌خصوص پس از حملات نظامی ایالات متحده آمریکا به افغانستان و عراق، نشان از آن دارد که بر اساس دکترین جنگ پیش دستانه و پیشگیرانه، ایالات متحده به دنبال استحاله نظامی، سیاسی و بعضاً اقتصادی در دو دسته از کشور هایی است که منافع راهبردی آمریکا را به خطر انداخته‌اند. نخست آن‌دسته که به عنوان مخلی بر سر راه سیاست‌های توسعه طلبانه و راهبردی ایالات متحده معرفی گردیده و دوم نیز آن‌دسته از کشور هایی است که به نوعی وابستگی خود را به قدرت نوظهور چین و نیز دولت روسیه نشان داده اند. منطقه آسیای مرکزی و قفقاز به دو دلیل ویژگی های اقتصادی و دارا بودن منابع انرژی از یک سو و از سویی ایجاد زمینه تضعیف هژمون دولت روسیه بر منطقه از طریق اعمال فشار بر دولت های محلی به منظور تقویت روابط در سایه حذف ارتباط با روسیه برای ایالات متحده ارزش راهبردی داشته است. بنا بر اهمیت موضوع، این پژوهش به دنبال تحلیل استراتژی های افزایش حضور ایالات متحده در آسیای مرکزی و قفقاز پس از حوادث ۱۱ سپتامبر تبیین گردیده است. نتایج نشان داده است که فعالیت‌های آمریکا و اروپا در آسیای مرکزی و قفقاز اکنون معطوف به همکاری های دو جانبه و چند جانبه شده است. به نظر می رسد اراده دو طرف به ویژه طرف غربی برای بسط حوزه‌های رقابت و عمق بخشیدن به قدرت نرم در منطقه افزایش یافته است. آمریکا با حضور عملیاتی خود در کشورهایی نظیر گرجستان، جمهوری آذربایجان و ازبکستان توانسته است از میزان همگرایی و نزدیکی این کشورها به روسیه بکاهد و مسکو نیز در مقابل می کوشد با برقراری پیمان های امنیتی و اجرای همکاری های نظامی با متحدان خود نظیر تاجیکستان و قرقیزستان، ضمن استفاده از قابلیت‌های راهبردی پیمان امنیت دسته جمعی، موازنه راهبردی با آمریکایی‌ها را حفظ نموده و با بهره‌گیری از فرصت‌ها آن را به نفع خود تغییر دهد. البته همچنان این چشم انداز وجود دارد که ادامه رقابت ها سازمان یافته تر شده و از طریق تشکل‌ها و اتحادیه‌ها ادامه یابد. این در حالی است که رقابت سرسختانه روسیه و آمریکا در سطح جهانی نیز مصادیق بارزی دارد. موضوع سوریه و نقش فعلی روس‌ها در تحولات این کشور را می‌توان بعد از حادثه گرجستان در سال ۲۰۰۸، بارزترین نماد مقاومت روس‌ها در برابر آمریکا و غرب در نظر گرفت. بر این اساس این مقاله به تحلیل و بررسی استراتژی های افزایش حضور ایالات متحده آمریکا در آسیای مرکزی و قفقاز می پردازد. هدف این پژوهش، پاسخ گویی به این سؤال اساسی است که استراتژی های مشخص ایالات متحده تا چه میزان توانسته اند در افزایش حضور در آسیای مرکزی

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-10-31]

[DOI: 10.21859/IPSJ.2.1.131]

و قفقاز پس از حوادث ۱۱سپتامبر موفق باشند؟ پاسخ موقت به این سؤال به عنوان فرضیه پژوهش آن است که استراتژی های مشخص ایالات متحده آمریکا تا حدود زیادی در افزایش حضور در آسیای مرکزی و قفقاز پس از حوادث ۱۱ سپتامبر موفق بوده است.

منطقه آسیای مرکزی امروزه به یک صفحه شطرنج ژئوپلیتیکی تبدیل شده است و قدرت های بزرگ حال حاضر هر کدام به ذلیل خاصی به آن توجه دارند (Gupta, 2014). یکی از دلایل توجه ایالات متحده امریکا به این منطقه، قرار گیری آن در میانه ی قوس بی ثباتی (Radnitz, 2014) و همچنین توان تأثیر گذاری بر روسیه در این منطقه است. از سوی دیگر، این منطقه به خاطر منابع عظیم نفت و گاز، جایگاه ویژه ای در برنامه ریزی های ایالات متحدهو به خصوص در زمینه انرژی دارد (American Councils for Internatoinal Education, 2015). بنابراین، منطقه آسیای مرکزی و قفقاز به دلیل موقعیت ژئواستراتژیک و دارا بودن ذخایر انرژی برای قدرت های بین المللی از جمله ایالات متحده آمریکا، قدرت های اروپایی، روسیه و چین از اهمیت خاصی برخوردار می باشد و در دو دهه گذشته پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی با رقابت این قدرت‌ها مواجه بوده است. شروع رقابت به تحولات و شرایط این منطقه پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی باز می‌گردد که موجب شد قدرت‌های منطقه‌ای و فرا منطقه ای برای نفوذ در کشورهای تازه استقلال یافته تلاش نمایند. بر این اساس، طی دو دهه گذشته روسیه، چین، قدرت‌های غربی و برخی قدرت‌های منطقه‌ای به عنوان بازیگران تحولات این منطقه تلاش نموده‌اند که به دلیل منافع و اهداف خاص خود، اتحادها، ائتلاف‌ها و سازمان‌های جدیدی ایجاد نمایند یا این که کشورهای همسو را به تشکل‌های خاص خود ملحق نمایند. که این مسأله در کنار مسائلی چون اهداف و منافع کشورهای منطقه از سویی و هم چنین تعارض منافع بازیگران درگیر در منطقه از سوی دیگر سبب پیچیدگی شرایط منطقه گردیده است.

پس از وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر و تهاجم ائتلاف تحت رهبری امریکا به افغانستان، موقعیت جغرافیاییِ سیاسی منطقه نیز مزید بر علت شد تا آسیای مرکزی به میدان رقابت قدرت‌ها تبدیل شود. یکی از چالش هایی که از حضور آمریکا در این کشورها برای دولت ها به وجود آمده بود، تشدید مخالفت های داخلی و بنیادگرایی مذهبی در منطقه بود. هر چند این بنیادگرایی و در نتیجه تروریسم حتی در مقطعی موجب همگرایی قدرت هایی چون آمریکا و روسیه در آسیای مرکزی و

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-10-31]

[DOI: 10.21859/IPSJ.2.1.131]

قفقاز شد؛ اما در سالهای اخیر و به ویژه پس از تلاش های ناکام غرب برای گسترش انقلاب های رنگین در منطقه، سوء ظن ها نسبت به اهداف غرب در منطقه افزایش پیدا کرده و روس‌ها را متقاعد ساخت که برای حفظ منافع خود در آسیای مرکزی و قفقاز نمی توانند به همکاری های اروپا و امریکا امیدوار باشند. حضور ایالات متحده در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز را می توان از رهیافت های گوناگون مورد بررسی قرار داد، ولی با توجه به مطالعه متون سیاسی و تئوری های موجود در نظام روابط بین الملل، این حرکت آمریکا را به نوعی می توان حرکتی جهت حفظ موقعیت خود از طریق حضور و تقویت قدرت نظامی و مبارزه با تروریسم و توسعه دموکراسی آمریکایی خواند، لذا می توان عنوان نمود که این سیاست بی شباهت به تئوری رئالیسم نئوکلاسیک نیست. مسأله ای که توجه اصلی این رساله بر آن می باشد که به تحلیل اقدام آمریکا از منظر این تئوری بپردازد. دهشیار (۱۳۹۰)، معتقد است که سیر تحولات در روابط روسیه و آمریکا بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر و به ویژه در مناطقی که منافع استراتژیکی روسیه در آنجا وجود دارد، حکایت از رویارویی و تقابل بین دو کشور دارد. این پدیده توجه صاحب نظران را بیشتر از پیش به خود معطوف نموده است. در این راستا، طیفی از دیدگاه ها شکل گرفته، عده ای بر راهبردی بودن و گروهی بر تاکتیکی بودن این تقابل تأکید دارند. بررسی مؤلفه ها و شاخصه های متغیرهای دخیل دو فرضیه رقیب، یعنی تاکتیکی یا راهبردی بودن تقابل روسیه و آمریکا، نشان می دهد که تضاد راهبردی، ارائه پارادایم مستقل توسعه از سوی روسیه به کشورهای در حال توسعه آسیای میانه با استراتژی بنیادی آمریکا در منطقه، سبب چالش ذاتی آمریکا و روسیه گردیده و سیاست ها و تاکتیک های آمریکا در این مواجهه به اقتضای اوضاع و احوال و شرایط دچار تغییر و تحول شده است. اما نکته حائز اهمیت بازگشت این سیاست ها و تاکتیک ها به سیاست و تاکتیک های مهار روسیه در دهه ۱۹۹۰ است، بدون این که راهبرد آمریکا در منطقه تغییر کرده باشد.

سانجر و بیکر (**۲۰۱۳**) در پژوهش خود به بررسی اهمیت ژئوپلیتیک آسیای مرکزی و قفقاز و خزر در سیاست خارجی ایالات متحده اشاره کردند و مطرح ساختند که اهمیت ژئوپلیتیک آسیای مرکزی و قفقاز و خزر تا به حدی است که حتی برخی از صاحبنظران در مقابل این فرضیه که منابع انرژی موجب اهمیت دادن به این منطقه شده است، معتقدند که اهمیت ژئوپلیتیک منطقه باعث اهمیت یافتن منابع انرژی آن شده است. لوس (۲۰۱۳) به بررسی **منافع آمریکا در آسیای مرکزی و قفقاز** به صورت دسته بندی شده و با در نظر گرفتن درجه اهمیت اشاره داشته است.

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-10-31]

[DOI: 10.21859/IPSJ.2.1.131]

مک آسکیل (۲۰۱۲) نیز معتقد بوده است که تا قبل از واقعه یازده سپتامبر، منافع آمریکا در آسیای مرکزی حول سه محور: جلوگیری از احیای نفوذ تاریخی روسیه، جلوگیری از نفوذ جمهوری اسلامی ایران، و کنترل منابع انرژی منطقه بوده است. **دی یونگ (۲۰۱۲) عقیده دارد که** در سال‌های اخیر، سیاست خارجی آمریکا نسبت به آسیای مرکزی عمدتاً تابعی از سیاست این کشور در قبال افغانستان بوده است. پژوهش کپل[۱] (۲۰۱۲) نیز نشان داده است که ایالات متحده‌ی امریکا دارای یک استراتژی کلی بوده که استراتژی های متعددی از آن نشأت گرفته‌اند.

پژوهش مرتون[۲] (۲۰۱۱) هم نشان داده است که کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز به دلیل مشکلات داخلی و دغدغه‌های امنیتی و به منظور تأمین منافع خود در عرصه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و امنیتی همواره از استراتژی " اتحاد و ائتلاف " برای بیشینه کردن منافع خود استقبال کرده‌اند.

ضرورت انجام این تحقیق این است که اهمیت استراتژیک و ژئوپلیتیک اوراسیا، حضور آمریکا را در این منطقه اجتناب‌ناپذیر ساخته است. آمریکا در پی آن است که ضمن گسترش فرصت‌های خود در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و امنیتی در این منطقه، پایگاهی برای مهار و کنترل روسیه، چین و حتی ایران به دست بیاورد. در این میان پس از حوادث ۱۱ سپتامبر، مهمترین هدف آمریکا در آسیای مرکزی و قفقاز حفظ وضع ناپایدار موجود، حضور و نفوذ سیاسی، اقتصادی و امنیتی درازمدت در منطقه و مقابله با نیروهایی می‌باشد که در راستای منافع آمریکا قرار ندارند. سیاست‌های آمریکا در آسیای مرکزی و قفقاز در راستای سیاست‌های کلی این کشور در سطح جهانی قرار دارد و با قدرت‌ها یی که در منطقه نفوذ دارند و سیاست‌های آنها همسو با منافع آمریکا نمی‌باشد، مقابله می‌کند.

در این پژوهش، روش پژوهش ما از نوع توصیفی – تحلیلی با استفاده از بررسی مشاهدات و تبیین مضامین موجود در رابطه با تحلیل استراتژی های افزایش حضور ایالات متحده در آسیای مرکزی و قفقاز پس از حوادث ۱۱ سپتامبر و نتایج بدست آمده در این

۱. Keppel
۲. Merton

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-10-31]

[DOI: 10.21859/IPSJ.2.1.131]

زمینه است. بررسی دیدگاه ها و نظرات کارشناسی در کشور در رابطه با موضوع استراتژی های افزایش حضور ایالات متحده در آسیای مرکزی و قفقاز پس از حوادث ۱۱ سپتامبر و نیز بررسی مستندات و شواهد موجود در رابطه با ماهیت تقابل راهبردی کشور های منطقه ای همچون روسیه با ایالات متحده در حالی است که شرایط آزمون تجربی و امکان دخل و تصرف از سوی محقق وجود ندارد. در پژوهش حاضر، بر بررسی تحلیل استراتژی های افزایش حضور ایالات متحده در آسیای مرکزی و قفقاز پس از حوادث ۱۱ سپتامبر به هر شکلی که هست، قبل و بعد از انجام پژوهش نیز وجود خواهد داشت. در این پژوهش، با توجه به آنکه به روش کتابخانه ای صورت می گیرد، کتب و مقالات مربوز به موضوع پژوهش به منظور نوشتن کلیات و ادبیات و متن پژوهش و آزمون فرضیه های مطمح نظر، مورد استفاده قرار می گیرند.

۱. بررسی چارچوب نظری پژوهش

۱-۱. ویژگی سیستم های سیاسی ایالات متحده

ساختار قدرت در آمریکا ارتباط مستقیم با قالب های هویتی و اجتماعی آمریکا دارد. زمانی ساختار در آمریکا دچار شکاف می‌شود که این شکاف ابتدا در فضای فرهنگی و اجتماعی ایالات متحده به وجود آید. یعنی چالش های اقتصادی و سیاسی وغیره می‌تواند این زمینه ها را برای چالش ها پدید آورد.

در ساختار سیاسی آمریکا نیاز به یک دشمن ترسیم شده است. قالب های هویتی آمریکا هنگامی ادامه پیدا میکند که دشمن وجود داشته باشد. در تاریخ آمریکا هویت گرایی باعث دشمن سازی شده است ، چون دشمن عامل انسجام گروه های مختلف است دشمن سازی یک نوع حقانیت گرایی است. حقانیت گرایی در یک دوران مبتنی بر ادبیات دینی است؛ در یک دوران دیگر مبتنی بر بهره گیری از نهاد های بین المللی است و در یک دوران دیگر مبتنی بر سیاست اجباری است. در بسیاری از ادبیات رهبران آمریکایی به این نکته تأکید شده است که ما به همان اندازه که در حوزه سیاست به دوست نیاز داریم، به همان مقدار هم به دشمن نیاز داریم. بنابراین، دشمن سازی انعکاس قالب های هویتی آمریکایی و بر یک نوع حقانیت گرایی است و همچنین حقانیت گرایی در یک دوران مبتنی بر ادبیات دینی و در یک دوران مبتنی بر بهره گیری در نهادهای دینی است و در یک مقطع زمانی دیگر مبتنی بر اجرای

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-10-31]

[DOI: 10.21859/IPSJ.2.1.131]

سیاست اجبار است. یک الگو برای مقابله با امریکا این است که باید فضای دشمن سازی را از امریکا گرفت.الگوی دوم این است که در داخل فضای راهبردی آمریکا به شکاف های اجتماعی آمریکا توجه داشت (Kisinger, 2008).

۱-۲. نقش ساختار نظام بین الملل

سال ۱۹۹۱ به بعد نظام بین‌المللی به یک وضعیت در حال گذار تغییر یافت. با این حال، برخی آن را نظام تک‌قطبی و برخی نیز قدرت را در سطوح اقتصادی، سیاسی و فرهنگی چندگانه دانسته و تنها در بعد نظامی؛ آن را تک‌قطبی می‌دانستند. بحران عراق و پیش از آن بحران کویت، کوزوو و افغانستان نیز تا حدودی نشان داد که نظام بین‌الملل حداقل در سطح سیاست، نظامی‌تک‌قطبی است و فاصله‌ی قدرت سایر دولتهای نیز به گونه‌ای است که امکان ایجاد موازنه در برابر نظام تک‌قطبی به سادگی امکان‌پذیر نیست (Lewelen, 2003).

نتیجه‌ی تمامی بحران‌های مذکور نشان داد که آمریکا از نظر نظامی‌می‌تواند ضربات سنگینی را به کشورهای ضعیف و حتی برخی قدرت های منطقه‌ای وارد آورد، ضمن آن که باید یادآور شد که به تنهایی نمی‌تواند چالش ها و تهدیدهای رویاروی خود را حل کند و در این راه به همکاری تعدادی از قدرت های دیگر نیاز دارد.

مجموعه‌ی این روندها به شکل‌گیری ساختار پیچیده‌ای از نظام بین‌الملل منجر شده است که با نظامهای پیشین متفاوت است. به گونه‌ای که نمی‌توان نظام بین‌المللی جدید را در قالب‌های یک قطبی، دوقطبی و یا چندقطبی با اشکال مختلف آن ساده کرد. به دلیل نبود دشمن مشخص همچون دوران جنگ سرد، مرزبندی مشخصی نیز در عرصه‌ی بین‌المللی وجود ندارد. در دنیای جدید نمی‌توان به وجود قطبهای مشخص و تمایز قدرت قائل بود و با مرزبندی، آنها را از یکدیگر متمایز کرد. به عبارت دقیق‌تر، قطبی بودن از صحنه‌ی بین‌المللی برداشته شده است (Levi, 2002).

در چنین نظامی، آمریکا آشکارا نظامی را ترجیح می‌دهد که خود در آن قدرت هژمون باشد. از سوی دیگر قدرت های عمده نیز طالب نظامی‌چندقطبی هستند که درآن بتوانند منافع خود را به طور یکجانبه یا دسته جمعی فارغ از محدودیتها، اجبار و فشارهای ابرقدرت تعقیب کنند. کوشش‌های ابرقدرت برای ایجاد نظام تک‌قطبی دیگر قدرت‌ها را تحریک می‌کند که در جهت برقرار ساختن نظام چندقطبی بر تلاش خود بیفزایند. تقریباً همه‌ی قدرت های

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-10-31]

[DOI: 10.21859/IPSJ.2.1.131]

عمده‌ی منطقه‌ای هر روز بیشتر دفاع از مناطق متمایزشان را که اغلب بیشتر با منافع آمریکا در تعارض است، خود به دست می‌گیرند. بنابراین، سیاست‌های جهانی از نظام دو قطبی دوران جنگ سرد و عبور کرده و اکنون نیز قبل از آن که به واقع وارد دوران چندقطبی قرن بیست و یک شود، در حال گذار از دوران تک‌قطبی- چندقطبی است.

۱-۳. فرایند جهانی سازی و نقش ایالات متحده

تحولات تاریخ روابط بین‌الملل نشان می‌دهد که عملاً کلیه رویکردهای نظری و رهیافت‌هایی که مبنای سیاستگذاری ملی و بین‌المللی کشورها می‌گردد، در دوران‌های گذار طراحی می‌گردد و در شرایطی که مبتنی بر سرگردانی و غفلت نیروهای بین‌المللی است، به مرحله اجرا در می‌آید. به همین دلیل است که استراتژیست‌ها را باید سازندگان نظم جهانی و فرایند جهانی سازی دانست. این امر توسط استراتژیست‌هایی ارائه می‌شود که نسبت به روندهای نظام بین‌الملل و تهدیدات آینده از اطلاعات و تحلیل مناسب‌تری برخوردارند. نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل رویکردهای متفاوتی را درباره شرایط سیاسی حاکم بر جهان، در دوران بعد از جنگ سرد، ارایه داده‌اند. در این روند عده‌ای اعتقاد داشتند که نظام جهانی در دوران جدید دچار بی‌ثباتی خواهد شد (اسمیت و بیلیس، ۱۳۸۹).

رئالیست‌های ساختارگرای جدید، بر شکل‌بندی‌های نوظهور قدرت در نظام بین‌الملل تأکید دارند. آنان رقابت کشورها و واحدهای نوظهور را با هژمونیک‌گرایی آمریکا امری اجتناب‌ناپذیر می دانند. در نتیجه چنین تفکری؛ آنان به این جمع‌بندی رسیدند که در چنین روند مخاطره‌آفرینی و با این‌گونه برداشت از شکل‌بندی‌های روابط بین‌الملل، تحقق ثبات در نظام جهانی پایدار نخواهد بود. زیرا هرگونه تغییر در روابط قدرت بین بازیگران اصلی تاثیرگذار در سیستم بین‌الملل موقعیت آمریکا را به گونه تدریجی کاهش می‌دهد. این‌گونه برداشت از روابط بین قدرت‌ها ی بزرگ را می‌توان به عنوان زیربنای تحولات سیاسی آمریکا در آغاز قرن بیست و یکم دانست. گروه‌های جدید در صدد تثبیت شرایطی می باشند که به موجب آن «سیستم آمریکایی» (American System) هژمونی خود را بر روابط بین‌الملل تثبیت کنند. آنان هرگونه ائتلاف بر مبنای رویکرد نهادگرایان لیبرال را ناپایدار می‌دانستند. بر اساس چنین تفکری، نهادگرایی قربانی چالش‌های فراملی و فروملی می‌شود. این امر به بی‌ثباتی‌های فراگیر بین‌الملل و افول اقتدار آمریکا می‌انجامد.

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-10-31]

[DOI: 10.21859/IPSJ.2.1.131]

۲. پیشینه تاریخی سیاست خارجی آمریکا:

به منظور بررسی تاریخچه سیاست خارجی آمریکا، این بخش خود به چند قسمت ذیل دسته بندی شده است.

۲-۱. سیاست خارجی ایالات متحده پیش از جنگ جهانی دوم

سیاست خارجی آمریکا را پیش از جنگ جهانی دوم می توان به سه بخش اصلی تقسیم نمود: سیاست خارجی این کشور پیش از جنگ جهانی اول که بر اساس دکترین مونروئه، انزواطلبی را برگزیده بود. سیاست خارجی این کشور در دوران بین دو جنگ جهانی اول و دوم که بی طرفی بود و از یک دیدگاه لیبرالیستی آرمانگرایانه برای پایداری صلح جهانی بهره می برد و دکترین وردرو ویسلون آن را به وجود آورده بود و سیاست خارجی این کشور در طول جنگ جهانی دوم که ورود به جنگ را پس از حمله ژاپن به پرل هاربر توصیه نمود.

۲-۲. سیاست خارجی ایالات متحده پس از جنگ جهانی دوم

سیاست خارجی آمریکا پس از جنگ جهانی دوم دچار یک تغییر اساسی شد. جنگ دوم جهانی به نقطه عطفی در فعال شدن سیاست خارجی آمریکا و تعامل با جامعه بین المللی به عنوان یک ابرقدرت، با اتحاد جماهیر شوروی به رغم اختلافات ایدئولوژیک- یک ائتلاف عمل گرایانه تبدیل شد و در مقابل دشمن مشترک هر دو که نازیسم بود، تشکیل داد.

این ائتلاف تنها تا پایان تهدید نازیسم دوام آورد. سیاست خارجی آمریکا، در این مقطع در تمایل به حضور این کشور در عرصه بین المللی تبلور یافت. به همین دلیل، آمریکا از تأسیس سازمان ملل متحد به مثابه ایده بین المللی لیبرالیستی که در آن همه کشورها از طریق همکاری سودمند می‌شوند، حمایت کرد. بعد از پایان جنگ دوم جهانی، آمریکا در چارچوب لیبرالیسم بین المللی، اما با یک سیاست خارجی واقع گرایانه، سیاست سد نفوذ تحت عنوان دکترین ترومن در عرصه های سیاسی، اقتصادی و نظامی اجرا کرد.

۲-۳. سیاست خارجی آمریکا در دوران جنگ سرد و پس از آن

شاخص این دوران، رقابت و نبرد آشکار و پنهان سیاسی، اقتصادی، تسلیحاتی، اطلاعاتی و فرهنگی بلوک غرب، به رهبری ایالات متحده آمریکا و بلوک شرق، به رهبری اتحاد شوروی بود. این نبرد در تمامی دوران طولانی فوق سایه سنگین و سیاه خود را بر فضای بین المللی گسترد و سرنوشت بشریت را رقم زد. در دوران جنگ سرد، ایالات متحده آمریکا شیوه

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-10-31]

[DOI: 10.21859/IPSJ.2.1.131]

امپراتوری غیررسمی خود را تکمیل کرد. به این ترتیب که سعی کرد تا اقتصاد کشورها را تحت کنترل خود درآورده و طبقات حاکمه و دولت های طرفدار خود را نیز سر کار بیاورد. تجربیات سیاسی در ویتنام، شبه جزیره کره، شیلی و پاکستان تکرار شد و به این ترتیب؛ امپراتوری در آسیا، آفریقا، آمریکای جنوبی و آسیای مرکزی و قفقاز توسعه یافت. اما در جنگ سرد شوروی و قوانین بین المللی، قدرت و توان آمریکا را در صحنه بین المللی محدود می کردند. آمریکا از سال ۱۹٤۷ تا اواخر دوران جنگ سرد چهار نوع سیاست خارجی را در صحنه بین المللی در پیش گرفت که عبارت بودند از: ۱-دکترین ترومن،۲-سیاست سد نفوذ، ۳-طرح مارشال،٤-سیاست انعقاد قراردادهای نظامی.

اما در اواخر دوران جنگ سرد، رونالد ریگان در سال ۱۹۸۱ ، معتقد بود که رژیم های کمونیستی را باید به جای محدود کردن، سرنگون کرد. محور اصلی آیین ریگان، مبارزه با تروریسم و مقابله با سیاست های شوروی بود. ریگان عقیده داشت که سال های حکومت کارتر، دوران عقب نشینی و ضعف بوده است، لذا مدعی بود، دولت او ضمن ایستادگی در برابر مبارزه طلبی های خارجی، نه تنها در جهت جلوگیری از ظهور رژیم های رادیکال عمل خواهد کرد؛ بلکه رژیم هایی از این گونه را نیز که از قبل در جهان « دموکراتیک » وجود داشته اند، بر آن می دارد که مراقب رفتار خود باشند. وی یک دیدگاهی پیشنهاد کرد که کاملاً پشتیبان ارزش های آمریکایی باشد. رهیافت ریگان در سیاست خارجی علیرغم همه پستی و بلندی ها، به بسیاری از اهداف خود رسید. ریگان با محور قرار دادن آیین خود و چالش بی وقفه با شوروی، سرانجام زمینه های فروپاشی ابرقدرت شرق را فراهم کرد (Esposito, 2010).

۲-٤. سیاست خارجی ایالات متحده بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۸۹ و جنگ خلیج فارس (حمله عراق به کویت و اخراج آن کشور از کویت توسط نیروهای ائتلاف)، تأثیر عمده ای بر جهت گیری سیاست خارجی آمریکا در دهه۱۹۹۰ گذاشت. فروپاشی بلوک کمونیستی، برای مؤسسات آمریکایی یک شوک بزرگ به همراه آورد و به همین دلیل؛ آنها نیازمند یک دشمن جدید و معنی جدیدی برای قدرت آمریکا بودند. محافل فکری جستجوی این دشمن جدید را شروع کردند. ابتدا ژاپن و چین مطرح شد، اما در نهایت با نظریه برخورد تمدن ها که توسط ساموئل هانتینگتون ارائه گردید، اسلام به عنوان دشمن جدید معرفی شد.

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-10-31]

[DOI: 10.21859/IPSJ.2.1.131]

۲-۵. سیاست خارجی آمریکا بعد از ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱

به نظر می رسد که رویکرد مقام های آمریکایی پس از حوادث ۱۱ سپتامبر، برای تأمین امنیت و همچنین اقدامات یکجانبه آنان در راستای منافع ملی، چیزی جدا از آموزهای رئالیسم نباشد. به گمان رئالیست ها، انسان برای رهایی خود از ترس دائمی و از مرگ، امنیت را ابزار و وسیله این هدف قرار می دهد. بعد از ۱۱ سپتامبر، مقام های آمریکایی دائماً تکرار می‌کردند که امنیت آنها در خطر است و برای رفع این تهدید باید عوامل ناامنی را پیش از آنکه فرصت اقدام یابند نابود کرد که این مسأله حاکی از ترسی است که پس از ۱۱ سپتامبر به مقام های آمریکایی غالب شده بود. حوادث ۱۱ سپتامبر به وضوح عدم تطابق فرهنگی بین دو جغرافیای آمریکا و آسیای مرکزی و قفقاز را به معرض نمایش گذاشت.

انترناسیونالیسم تدافعی بدین روی، مطلوبیت خود را با توجه به کیفیت ساختار نظام بین الملل و استنباط رهبران آمریکا از منافع آمریکا از دست داد و انترناسیونالیسم تهاجمی پا به عرصه وجود گذاشت. انتشار گزارش استراتژی امنیت ملی به دنبال حوادث ۱۱ سپتامبر، در سپتامبر سال ۲۰۰۲، تدوین نگاه متفاوت در استراتژی جهانی آمریکا، بالاخص در رابطه با آسیای مرکزی و قفقاز را مشخص نمود. آمریکا این حق را برای خود محفوظ داشت که تهاجم را سرلوحه عملکرد خود قرار دهد، به این معنا، قبل از اینکه تهدید به آمریکا برسد آن را نابود سازد. در این راستا، آمریکایی ها تلاش نمودند این واقعه را بر گفتارهای امنیتی پیشین خود منطبق سازند. در چنین شرایطی راهبرد جنگ پیش دستانه و پیشگیرانه ارائه شد. این راهبرد بر اساس نوع تحلیل مقامات و برنامه ریزان دفاعی- امنیتی از تهدیدات جدید شکل گرفت.

طرفداران اندیشه حملات برق آسای پیش دستانه و پیشگیرانه دولت آمریکا، ویژگی مخرب تهدید های نامتقارن را عامل اصلی این نوع سیاستگذاری دفاعی می دانند. این اندیشه تهدید های نامتقارن را خطری جدی علیه صلح و امنیت بین الملل ذکر می کنند.

دکترین جنگ پیش دستانه و پیشگیرانه به قدری جدی بود که جرج بوش، رئیس جمهور پیشین آمریکا، در دانشکده افسری ارتش فدرال نیروهای مسلح آمریکا گفته بود که باید آمادگی حمله به هر نقطه جهان را داشته باشند و این جنگ با جنگ های گذشته فرق می کند. حملات پیش‌دستانه و یا به تعبیری ضربه اول زمانی است که حمله، قریب الوقوع، مشخص، نزدیک و مطمئن باشد؛ اما حملات پیشگیرانه برای مقابله با آن دسته از تهدید هایی است که در درازمدت

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-10-31]

[DOI: 10.21859/IPSJ.2.1.131]

دیده می شود. در حملات پیش‌دستانه تهدید مسلم است؛ چون بسیج نظامی انجام شده و تحرکات نظامی در حال انجام است و در نتیجه حمله قریب الوقوع می باشد. اما جنگ پیشگیرانه تهدید مسلم نیست و اطلاعات موجود حاکی از بروز تهدید در آینده است و حتی زمان تهدید در استراتژی جنگ پیشگیرانه دورتر از حملات پیش دستانه است (مقیمی،۱۳۹۱، ١٤)

به هر حال، باید اذعان نمود که بعد از۱۱سپتامبر همکاری صلح آمیز چند جانبه گرایانه پایان نیافت، بلکه با توجه به حرکت های دولت آمریکا، قواعد بازی اولاً جنبه نظامی بیشتری به خود گرفت و این باعث ایجاد تغییر در گفتمان های بین المللی شد و واژه هایی که بار خصمانه دارند، چون دشمن، ائتلاف، تروریسم، جنگ، اشغال و حمله بیشتر مورد استفاده قرار گرفت. ثانیاً یک جانبه گرایی در مقابل چند جانبه گرایی مطرح گردید.

۳. بررسی استراتژی تهاجمی و مهار ایالات متحده در قبال کشور های آسیای میانه و قفقاز

منطقه آسیای مرکزی و قفقاز به دلیل موقعیت ژئواستراتژیک و دارا بودن ذخایر انرژی برای ایالات متحده آمریکا و قدرت‌ها ی اروپایی از اهمیت خاصی برخوردار می‌باشد. تحولات و شرایط این منطقه پس از فروپاشی موجب شد که قدرت‌ها ی منطقه ای و فرامنطقه ای برای نفوذ در کشورهای تازه استقلال یافته‌ی واقع در این منطقه تلاش نمایند. در این میان اختلافات قومی، بحران‌ها، بی‌ثباتی و مشکلات اقتصادی در اکثر کشورهای منطقه، فرصتی را برای قدرت‌ها جهت بهره‌برداری از اوضاع نابسامان این کشورها، در جهت منافع خود و اعمال سیاست‌های امنیتی و اقتصادی مورد نظر خود به وجود آورده است (حق شناس کمیاب، ۱۳۹۰، ۲).

بر این اساس، روسیه و قدرت‌ها ی غربی به عنوان دو بازیگر اصلی تحولات این منطقه در طی دو دهه گذشته تلاش نموده‌اند که به دلیل ترجیحات، منافع و اهداف خاص خود، اتحادها، ائتلاف‌ها و سازمان‌های جدیدی ایجاد نمایند یا این که کشورهای همسو را به تشکل‌های خاص خود ملحق نمایند. اهداف و منافع کشورهای منطقه از سویی و هم چنین تعارض منافع بازیگران درگیر در منطقه از سوی دیگر سبب پیچیدگی اتحادها و ائتلاف‌ها گردیده است.

غرب پس از فروپاشی شوروی با توجه به خلاء قدرت پدید آمده تلاش نمود در چهارچوب تقویت مناسبات دوجانبه با کشورهای تازه استقلال‌یافته و نیز شکل‌گیری و تقویت سازمان‌های منطقه‌ای همسو با اهداف خود، منافع و اهداف ژئوپلیتیکی غرب را در این منطقه استراتژیک

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-10-31]

[DOI: 10.21859/IPSJ.2.1.131]

پیگیری نماید. در این میان، آمریکا طی دو دهه گذشته به ویژه پس از یازده سپتامبر توجه بیشتری به آسیای مرکزی و قفقاز از نظر موقعیت استراتژیکی آن نشان داد، هرچند که گسترش حوزه نفوذ سیاسی و اقتصادی نیز از جمله موضوعات مورد توجه ایالات متحده بوده است. از سوی دیگر، اروپا به دلیل نیاز مبرم به تنوع بخشی در زمینه انرژی و هم چنین امن سازی و ثبات بخشی در حوزه پیرامونی خود، در جهت برقراری و تعمیق روابط با کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز در چارچوب نهادهای موجود در تلاش است (مشیرزاده، ۱۳۸۹، ۲۵).

روسیه برای حفظ نفوذ سنتی خود در منطقه، تلاش غرب برای تسلط بر منطقه و گسترش نفوذ در عرصه‌های سیاسی و امنیتی به ویژه منابع انرژی را با دقت و حساسیت رصد می‌کند و درجهت خنثی نمودن آن کوشش می‌نماید. دست‌یابی به این اهداف گذشته از آن که رقابت‌ها را در منطقه شدت می‌بخشد، باعث بروز تعارضات جدی بین بازیگران ذی‌ربط می‌شود.

٤. بررسی دلایل توجه ایالات متحده آمریکا به آسیای میانه و قفقاز

٤-١. رقابت در دریای خزر

علت اصلی حضور آمریکا در منطقه قفقاز جنوبی، اهمیت جغرافیایی و استراتژیک منطقه قفقاز جنوبی و دریای خزر به عنوان کریدوری از اروپا به آسیای میانه و عرصه ای برای اعمال فشار بر ایران است؛ در اینجا ذخایر سوختی وجود دارند. آمریکا با وجود درگیر شدن گسترده خود در عراق و افغانستان و با محاسبه جذب ازبکستان به جبهه روسیه، نیازمند به جستجوی تکیه گاه هایی در منطقه قفقاز برای اجرای استراتژی جغرافیایی جهانی خود می باشد.

حضور آمریکا می تواند تعادل شکننده نیروها در این منطقه را که پس از فروپاشی اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی برقرار شده است، بر هم زند. اکنون بسیار محتمل است، زمانی که ایران و روسیه، بزرگترین نیروهای این منطقه، تهدید را حس می کنند.

روسیه، قفقاز جنوبی را به‌عنوان منطقه تحت قیومیت و حیاط خلوت خود دانسته و مخالف جذب شدن در حال رشد به سمت غرب است. آمریکا، آذربایجان را به‌عنوان مهمترین متفق خود در حاشیه دریای خزر برگزیده و برنامه همکاری نظامی گسترده را تدوین نموده است. مفسرین نظامی روسیه این را با «برنامه آمریکا و گرجستان برای آموزش و تجهیز»[1]مقایسه می کنند که از

[1] - US-Georgian Train and Equip Program

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-10-31]

[DOI: 10.21859/IPSJ.2.1.131]

زمان آغاز آن در سال ۲۰۰۲ ارتش گرجستان را در آماده باش نظامی قرار داده.

کارشناسان روس، نگران این هستند که چنین چیزی بزودی در آذربایجان نیز رخ دهد. به نظر می رسد که برنامه همکاری نظامی آمریکا در قفقاز جنوبی بطور واضح توسعه می یابد. با وجودی که آمریکا چنین برداشتی را ایجاد می کند که مخالف علنی سازی حضور نظامی و فعالیت های خود است، مشخص است که آنها به‌طور موثر از منافع خود در منطقه حمایت می کنند. افزایش بودجه نظامی آذربایجان نیز تقویت توان نظامی آن را ممکن می سازد.

٤-٢. امنیت انرژی

کشورهای اتحادیه اروپا ۵۰ درصد و آمریکا ۵۸ درصد از منابع سوختی خود را وارد می کند و تا سال ۲۰۳۰ نیز ۷۰ درصد را وارد خواهند کرد. کشورهای اتحادیه اروپا ۲۵ درصد از منابع سوختی را از روسیه (تا سال ۲۰۳۰ این رقم می تواند به ٤٠درصد برسد) وارد می کنند، ٤٥ درصد نیز از خاور نزدیک وارد می شود. علاوه بر این وابستگی در حال افزایش، پس از اینکه مسکو از آن برای وادار ساختن اوکراین برای پرداخت بهای بیشتر بابت گاز در اواخر سال ۲۰۰۵ میلادی استفاده نمود، معلوم شد که ابزار انرژی، بخش قابل توجهی از سیاست خارجی روسیه و سیاست امنیتی است. به گزارش نووستی اهمیت ژئوپولیتیک قفقاز جنوبی، همچنین به علت وجود ذخایر نفت و گاز در این منطقه است. ثبات در قفقاز، شرط مهم و حیاتی انتقال بدون وقفه آن است (مقیمی،۱۳۹۱، ۱۱).

منطقه دریای خزر (قفقاز جنوبی و آسیای میانه)، دارای ۳-٤ درصد از ذخایر نفت و ٤-٦ درصد از ذخایر گاز جهان است. کلاً سهم ذخایر نفت و گاز قفقاز چندان چشمگیر نیست، اما با توجه به عدم اطمینان به ذخایر خلیج فارس و نیز امکان استفاده از عرضه سوخت به‌عنوان ابزار سیاسی از سوی روسیه، انتقال ذخایر سوختی دریای خزر و آسیای میانه (قزاقستان و ترکمنستان) به غرب، اهمیتی حیاتی دارد.

۵. ابعاد سیاست خارجی آمریکا بعد از ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱

به نظر می رسد که رویکرد مقام های آمریکایی پس از حوادث ۱۱ سپتامبر، برای تأمین امنیت و همچنین اقدامات یکجانبه آنان در راستای منافع ملی، چیزی جدا از آموزهای رئالیسم نباشد. به گمان رئالیست ها، انسان برای رهایی خود از ترس دائمی و از مرگ، امنیت را ابزار و

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-10-31]

[DOI: 10.21859/IPSJ.2.1.131]

وسیله این هدف قرار می دهد. بعد از ۱۱ سپتامبر، مقام های آمریکایی دائماً تکرار می کردند که امنیت آنها در خطر است و برای رفع این تهدید باید عوامل ناامنی را پیش از آنکه فرصت اقدام یابند نابود کرد که این مسأله حاکی از ترسی است که پس از ۱۱ سپتامبر به مقام های آمریکایی غالب شده بود. حوادث ۱۱ سپتامبر به وضوح عدم تطابق فرهنگی بین دو جغرافیای آمریکا و آسیای میانه و قفقاز را به معرض نمایش گذاشت (Kopstein & Reilly, 2005).

انترناسیونالیسم تدافعی بدین روی مطلوبیت خود را با توجه به کیفیت ساختار نظام بین الملل و استنباط رهبران آمریکا از منافع آمریکا از دست داد و انترناسیونالیسم تهاجمی پا به عرصه وجود گذاشت. انتشار گزارش استراتژی امنیت ملی به دنبال حوادث ۱۱ سپتامبر، در سپتامبر سال ۲۰۰۲، تدوین نگاه متفاوت در استراتژی جهانی آمریکا و بالاخص در رابطه با آسیای میانه و قفقاز را مشخص نمود. آمریکا این حق را برای خود محفوظ داشت که تهاجم را سرلوحه عملکرد خود قرار دهد، به این معنا که این حق را برای خود حفظ قبل از اینکه تهدید به آمریکا برسد آن را نابود سازد. در این راستا، آمریکایی ها تلاش نمودند این واقعه را بر گفتارهای امنیتی پیشین خود منطبق سازند. در چنین شرایطی راهبرد جنگ پیش دستانه و پیشگیرانه ارائه شد. این راهبرد بر اساس نوع تحلیل مقامات و برنامه ریزان دفاعی- امنیتی از تهدیدات جدید شکل گرفت.

طرفداران اندیشه حملات برق‌آسایِ پیش دستانه و پیشگیرانه دولت آمریکا، ویژگی مخرب تهدید های نامتقارن را عامل اصلی این نوع سیاستگذاری دفاعی می دانند. این اندیشه تهدید های نامتقارن را خطری جدی علیه صلح و امنیت بین الملل ذکر می‌کنند. دکترین ضربات پیش دستانه و پیشگیرانه به قدری جدی بوده است که جرج بوش رئیس جمهور پیشین آمریکا در دانشکده افسری ارتش فدرال نیروهای مسلح آمریکا باید آمادگی حمله به هر نقطه جهان را داشته باشند و آمریکا در این باره چنین گفته بود: این جنگ با جنگ های گذشته فرق می کند حملات پیش دستانه و یا به تعبیری ضربه اول زمانی است که حمله، قریب الوقوع، مشخص، نزدیک و مطمئن باشد؛ اما حملات پیشگیرانه برای مقابله با آن دسته از تهدید هایی است که در درازمدت دیده می شود. در حملات پیشدستانه تهدید مسلم است چون بسیج نظامی انجام شده و تحرکات نظامی در حال انجام است و در نتیجه حمله قریب الوقوع می باشد. اما جنگ پیشگیرانه تهدید مسلم نیست و اطلاعات موجود حاکی از بروز

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-10-31]

[DOI: 10.21859/IPSJ.2.1.131]

تهدید در آینده است و حتی زمان تهدید در استراتژی جنگ پیشگیرانه دورتر از حملات پیش دستانه است. به هر حال باید اذعان نمود که بعد از ۱۱سپتامبر همکاری صلح آمیز چند جانبه گرایانه پایان نیافت، بلکه با توجه به حرکت های دولت آمریکا، قواعد بازی اولاً جنبه نظامی بیشتری به خود گرفت و این باعث ایجاد تغییر در گفتمان های بین المللی شد و واژه هایی که بار خصمانه دارند، چون دشمن، ائتلاف، تروریسم، جنگ، اشغال و حمله بیشتر مورد استفاده قرار گرفت. ثانیاً یک جانبه گرایی در مقابل چند جانبه گرایی مطرح گردید.

٦. رویکرد نظام بین الملل بر حضور ایالات متحده در آسیای میانه و قفقاز

اهمیت استراتژیکی، اقتصادی و راهبردی منطقه آسیای مرکزی و قفقاز بر تمامی کشورها مشخص و مبرهن بوده و دستیابی به رویکردی توسعه طلبانه در قبال این منطقه از منظر برخی کشور های ابرقدرت همواره مد نظر بوده است، اما حضور نظامی ایالات متحده در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز سبب گردیده تا توازن قدرت و هژمونی در این منطقه برای برخی از کشور های موازی با ایالات متحده نظیر روسیه و چین به عنوان یک تهدید راهبردی محسوب شود.

در این بخش به بررسی ساختار نظام بین‌الملل در قبال حضور نظامی آمریکا در منطقه آسیای میانه و قفقاز پرداخته شده است.

٦-١. رویکرد روسیه:

آسیای میانه و قفقاز و موضوعات مختلف معطوف به آن، یکی از مسائلی است که مسکو، به ویژه در دوران ریاست جمهوری پوتین، توجه زیادی به آن داشته است. تردد بالای دیپلماتیک میان مقامات آسیای میانه و قفقاز به مسکو و بالعکس، به خوبی بیان‌گر بروز نوعی تحرک و پویایی در سیاست آسیای میانه و قفقازی روسیه و متفاوت از دهه‌های گذشته می‌باشد. چنین به نظر می‌رسد که در پی تحولات پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، و به ویژه اقدامات نظامی آمریکا منجر به تکثیر بنیادگرایی دینی و احساسات ضدآمریکایی در آسیای میانه و قفقاز گردید، روسیه از یک وضعیت و اقبال عمومی بیشتری نزد دولت‌ها و افکار عمومی جوامع منطقه یاد شده برخوردار شده است؛ وضعیتی که این کشور، خود نیز به استقبال و بهره‌برداری از آن فکر می‌کند (قوام،١٣٨٤، ٨٥).

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-10-31]

[DOI: 10.21859/IPSJ.2.1.131]

٦-١-١. زمینه امنیتی

براساس این نگرش، امنیت روسیه از تحولات امنیتی در آسیای میانه و قفقاز متأثر است. بدین معنا که بروز هرگونه اختلال در صلح و ثبات منطقه ممکن است بر امنیت روسیه تاثیر گذار بوده و قطع نظر از زیان‌های اقتصادی، این کشور را وارد منازعاتی دامنه‌دار سازد. علت اصلی این نگرانی نیز آن است که بیش از بیست میلیون مسلمان در نوار جنوبی این کشور خصوصاً در بخش قفقاز شمالی ساکن هستند. افزایش نرخ زاد و ولد مسلمانان، گرجی ها، آذری ها و... در روسیه به موازات کاهش جمعیت اسلاوی- ارتدوکسی روسیه، این نگرانی را تشدید نموده است. براساس رویکرد امنیتی، روسیه، در پی بهبود تصویر بین‌المللی خود نزد جوامع آسیای میانه و قفقاز است. این نکته از آن جهت اهمیت دارد که شوروی در دوره نظام دوقطبی توانسته بود از رهگذر برقراری روابط مستحکم با جوامع آسیای میانه و قفقاز، که دارای گرایشات ضدغربی نیز بودند، به نوعی خود را به عنوان مدافع اسلام معرفی نماید. این مسأله در حالی است که روسیه به عنوان جانشین شوروی، نتوانست این جایگاه را حفظ نماید. جنگ‌های روسیه با چچن، در کنار سیاست‌های حمایت‌گرانه مسکو از صربستان، درخصوص مناطق بوسنی و کوزوو، منجر به تضعیف موقعیت این کشور نزد جهان عرب و اسلام در دهه ۱۹۹۰ شده بود.

٦-١-٢. زمینه سیاسی

براساس این نگرش، سیاست‌ها و تدابیر دیپلماتیک روسیه در آسیای میانه و قفقاز را باید در چارچوب روابط روسیه و آمریکا مشاهده نمود. طبق این رویکرد، نوع روابط میان مسکو و واشنگتن تأثیری مهم و مستقیم بر فهم سیاست روسیه در آسیای میانه و قفقاز دارد. پایه اصلی این استدلال، سیاست‌های ایالات متحده آمریکا در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز پس از رویدادهای ۱۱ سپتامبر می‌باشد. بدین معنا که از نظر روس‌ها، آمریکا نه‌تنها پاداش و امتیاز هم سنگی نسبت به همکاری این کشور در مبارزه علیه تروریسم در مناطق یاد شده، نداده است؛ بلکه واشنگتن با بهره‌گیری از فرصت پیش آمده تلاش کرده است تا حتی‌الامکان نسبت به کمرنگ‌سازی اقدامات روسیه عمل نماید (شلزینگر، ۱۳۸۹، ۱۵۳).

بر این اساس، عمده سیاست‌مداران روسی، حضور آمریکا در منطقه خارج نزدیک خود را تهدیدی ژئوپلیتیک و همکاری خود با آن کشور را اقدامی اشتباه تلقی می‌نمایند. طبق این

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-10-31]

[DOI: 10.21859/IPSJ.2.1.131]

نگرش، روسیه به ازای همکاری خود با ایالات متحده آمریکا در زمینه مبارزه علیه تروریسم که پس از رویدادهای ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ صورت گرفته است، آنچه را که انتظار داشته دریافت نکرده است. پریماکوف در مقاله‌ای تحت عنوان «جهان پس از ۱۱ سپتامبر»، چنین می‌نویسد: «پس از ۱۱ سپتامبر، هیچ چیز تغییر نکرده است جز تحکیم موقعیت ژئوپلیتیک آمریکا در آسیای مرکزی و قفقاز و نیز افزایش یکجانبه‌گرایی این کشور در نظام بین‌الملل».

به باور سیاست‌مداران روسی، هرچه آمریکا در بحران‌ها و مسائل مختلف آسیای میانه و قفقازای نظیر بی‌ثباتی و ناامنی در گرجستان، ارمنستان، برنامه هسته‌ای ایران، فرآیند صلح آسیای میانه و قفقاز، تسلیحات کشتارجمعی، تروریسم و... غوطه‌ور شود، انرژی سیاست خارجی آن کشور جهت مداخله در حوزه نفوذ سنتی روسیه در منطقه اوراسیا تحلیل خواهد رفت. از این نظر، مقابله با نفوذ آمریکا در آسیای مرکزی و قفقاز، بالتیک و اروپای شرقی، به ویژه اوکراین، به آسانی امکان‌پذیر نیست. تنها با به چالش کشیدن منافع و سیاست‌های آمریکا در آسیای میانه و قفقاز است که مسکو می‌تواند توجهات آن کشور را از نواحی یاد شده به دیگر نقاط سوق دهد.

۷. اهداف و منافع غرب در آسیای مرکزی و قفقاز

به طور کلی، منافع امریکا در آسیای مرکزی را می توان در محورهای اصلی زیر مورد تجزیه و تحلیل قرار داد:

- مهار اسلام گرایی؛ پس از استقلال جمهوری ها و جریان یافتن هوای تازه اسلام خواهی و جست و جوی راه هایی برای گسترش ارتباط با کشورهای مسلمان، به ویژه جمهوری اسلامی ایران، امریکا را نگران رشد اسلام گرایی در این منطقه ساخت. به گونه ای که در سال ۱۹۹۲ برای نخستین بار، امریکا به صورت جدی یکی از اهداف خود را در منطقه آسیای مرکزی، جلوگیری از رشد اسلام گرایی در این جمهوری ها اعلام کرد و مقامات ارشد امریکایی در این خصوص به روسای جمهوری کشورهای منطقه مذکور در مورد نفوذ اسلام گرایی تحت تاثیر ایران هشدار دادند و از آنها می خواهند که به طور کامل از این جریان کنار بمانند. انعکاس این بیم در سخنان برژنیسکی به خوبی نمایان است: گرداب خطرناکی که ممکن است از ایجاد خلاء جغرافیای سیاسی برای آمریکا و روسیه پدید آید، همانا اسلامگرایی

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-10-31]

[DOI: 10.21859/IPSJ.2.1.131]

است؛ بیداری اسلامی رشد یافته، نه فقط یک تصادم و برخورد با منافع روسیه، بلکه تهدیدی علیه حاکمیت امریکا در منطقه و جهان است.

- مهار و انزوای ایران؛ از زمان سقوط رژیم شاهنشاهی در ایران، جمهوری اسلامی ایران به بزرگ ترین مخالف امریکا در منطقه تبدیل گردیده است. بدین لحاظ سیاست تحریم ایران توسط امریکا سیاست چندان جدیدی نیست. این سیاست دقیقاً براساس وضعیت امریکا و چگونگی حضور این کشور در آسیای مرکزی تنظیم گردیده و هدف آن جلوگیری از ظهور ایران به‌عنوان یک قدرت منطقه ای بوده است؛ از این رو امکانات راهبردی و بلند مدتی که موقعیت منطقه ای ایران از طریق آن‌ها جایگاه ممتازی می یابد، سلب گردیده و فشارهای امریکا می تواند فضای مناسب را برای تحقق این هدف از میان بردارد.

- جلوگیری از نفوذ بیش از حد روسیه در آسیای مرکزی؛ امریکا از هنگام استقلال جمهوری های منطقه، اصل مهم سیاست خارجی خود را تقویت و حمایت از استقلال این جمهوری ها اعلام کرده است.

نتیجه‌گیری

به نظر می رسد که رویکرد مقام های آمریکایی پس از حوادث ۱۱ سپتامبر، برای تأمین امنیت و همچنین اقدامات یکجانبه آنان در راستای منافع ملی، چیزی جدا از آموزهای رئالیسم نباشد. به گمان رئالیست ها، انسان برای رهایی خود از ترس دائمی و از مرگ، امنیت را ابزار و وسیله این هدف قرار می دهد. بعد از ۱۱ سپتامبر، مقام های آمریکایی دائماً تکرار می کردند که امنیت آنها در خطر است و برای رفع این تهدید باید عوامل ناامنی را پیش از آنکه فرصت اقدام یابند نابود کرد که این مسأله حاکی از ترسی است که پس از ۱۱ سپتامبر به مقام های آمریکایی غالب شده بود. حوادث ۱۱ سپتامبر به وضوح عدم تطابق فرهنگی بین دو جغرافیای آمریکا و آسیای مرکزی و قفقاز را به معرض نمایش گذاشت.

دکترین جنگ پیش دستانه و پیشگیرانه به قدری جدی بود که جرج بوش رئیس جمهور پیشین آمریکا در دانشکده افسری ارتش فدرال نیروهای مسلح آمریکا چنین گفته بود که باید آمادگی حمله به هر نقطه جهان را داشته باشند و این جنگ با جنگ های گذشته فرق می کند حملات پیش دستانه و یا به تعبیری ضربه اول زمانی است که حمله، قریب الوقوع، مشخص، نزدیک و مطمئن باشد؛ اما

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-10-31]

[DOI: 10.21859/IPSJ.2.1.131]

حملات پیشگیرانه برای مقابله با آن دسته از تهدید هایی است که در درازمدت دیده می شود. در حملات پیشدستانه تهدید مسلم است چون بسیج نظامی انجام شده و تحرکات نظامی در حال انجام است و در نتیجه حمله قریب الوقوع می باشد. اما جنگ پیشگیرانه تهدید مسلم نیست و اطلاعات موجود حاکی از بروز تهدید در آینده است و حتی زمان تهدید در استراتژی جنگ پیشگیرانه دورتر از حملات پیش دستانه است. حضور ایالات متحده در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز را می توان از رهیافت های گوناگون مورد بررسی قرار داد، ولی با توجه به مطالعه متون سیاسی و تئوری های موجود در نظام روابط بین الملل، این حرکت آمریکا را به نوعی می توان حرکتی جهت حفظ موقعیت خود از طریق حضور و تقویت قدرت نظامی و مبارزه با تروریسم و توسعه دموکراسی آمریکایی خواند، لذا می توان عنوان نمود که این سیاست بی شباهت به تئوری رئالیسم نئوکلاسیک نیست، مسأله ای که توجه اصلی این رساله بر آن می باشد که به تحلیل اقدام آمریکا از منظر این تئوری بپردازد. پیامد ۱۱ سپتامبر راهبرد جدیدی در عرصه ی سیاست خارجی آمریکا ظهور یافت که به نوعی نوید دهنده عصر جدیدی در نظام بین الملل بوده است؛ در این دوره سردمداران و رهبران آمریکا فرصت مناسبی را به دست آوردند تا از رهگذر آن بتوانند در راستای دفاع از منافع خود، پیشبرد یک جانبه گرایی و دوری از چندجانبه گرایی و شکل‌دهی هژمونی آمریکا بر جهان، استراتژی های مهار و حمله پیش دستانه و جنگ پیش گیرانه را در پیش گیرند؛ در واقع، حمله پیش دستانه نشان دهنده تحول اساسی در راهبرد سیاست خارجی آمریکا است که در منطق راهبردی این کشور را از بازدارندگی و ابهام راهبردی به جهت گیری روشن و شفاف پیش گیری و پیش دستی با تکیه بر حمله و تهاجم به اهداف تروریستی، سلاح های کشتار جمعی و دولت های سرکش (از نگاه آمریکا) سوق می دهد.

اکنون به نظر می رسد که روابط روسیه و برخی کشورهای آسیای مرکزی به گرمی گرائیده، اختلافات کشورهای این منطقه کاهش یافته است و مسکو نقش فعال‌تری در منطقه یافته است. زمینه توسعه تجارت مالی، سرمایه ای، نظامی و... روسیه با این کشور ها بیش از گذشته هموارتر گردیده و تقویت معاهدات بین المللی نظیر اجلاس شانگهای نیز مورد تأکید بوده است. با این شرایط، به نظر می رسد ایالات متحده آمریکا و اروپا در مرحله کنونی درک نموده اند که شرایط آسیای مرکزی و قفقاز با دهه های گذشته تغییر کرده است و ترس از دو قطبی شدن مجدد جهان و افزایش وزن هژمونیک روسیه و چین ک در این منطقه در آینده میتواند تهدید جدی برای منافع غرب باشد، سبب اعمال استراتژی هایی نظیر استراتژی مهار

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-10-31]

[DOI: 10.21859/IPSJ.2.1.131]

به منظور کاهش نفوذ چین و روسیه در منطقه و نیز استرانژی نوکلاسیک تهاجمی شده است.

ایالات متحده در استراتژی مهار نه تنها به اعمال مکانیزم های راهبردی نظیر کمک به شکل گیری و یا تقویت احزاب مخالف روسیه و متمایل به غرب کمک نموده است، بلکه در نظر داشته که با ایجاد زمینه شکل دادن به انقلاب های مخملی، ایجاد زمینه کودتای نظامی سبب تغییر چرخش راهبردی کشور های آسیای مرکزی و قفقاز به سمت منافع آمریکا گردد. یکی دیگر از استراتژی های بازدارنده ایالات متحده پس از حوادث ۱۱ سپتامبر، تمسک به استراتژی نوکلاسیک تهاجمی است. هدف از نظریه نوکلاسیک تهاجمی مرشایمر این است تا توضیح دهد که چرا روابط بین قدرت های بزرگ با سیستم دولت مدرن مملو از تضاد می باشد.

پیآمد ۱۱ سپتامبر راهبرد جدیدی در عرصه ی سیاست خارجی آمریکا ظهور یافت که به نوعی نوید دهنده عصر جدیدی در نظام بین الملل بوده است؛ در این دوره سردمداران و رهبران آمریکا فرصت مناسبی را به دست آوردند تا از رهگذر آن بتوانند در راستای دفاع از منافع خود، پیشبرد یک جانبه گرایی و دوری از چندجانبه گرایی و شکل دهی هژمونی آمریکا بر جهان، استراتژی‌های مهار و حمله پیش دستانه و جنگ پیش‌گیرانه را در پیش گیرند؛ در واقع حمله پیش دستانه نشان دهنده تحول اساسی در راهبرد سیاست خارجی آمریکا است که در منطق راهبردی این کشور را از بازدارندگی و ابهام راهبردی به جهت گیری روشن و شفاف پیش گیری و پیش دستی با تکیه بر حمله و تهاجم به اهداف تروریستی، سلاح‌های کشتار جمعی و دولت های سرکش(از نگاه آمریکا) سوق می‌دهد.

اهداف آمریکا در آسیای مرکزی و قفقاز را می‌توان در قالب دستیابی به منابع نفت و گاز و کنترل استخراج و صدور آن؛ دستیابی به بازارهای منطقه و گسترش تجارت در آن؛ حفظ وضع موجود و تقویت نهادهای کشورهای منطقه در راستای اهداف دراز مدت خود؛ مقابله با نفوذ روسیه؛ مقابله با نفوذ ایران؛ رقابت با چین؛ حمایت از گسترش نفوذ ترکیه؛ تحکیم مناسبات امنیتی با کشورهای منطقه و حضور درازمدت در منطقه دسته بندی کرد. به طور کلی، هدف کلان آمریکا که در استراتژی تهاجمی و مهار وی نهفته است، نفوذ گسترده و حضور درازمدت و مطمئن در آسیای مرکزی و قفقاز است و در این مسیر از نهادهای سیاسی، اقتصادی و امنیتی غربی برای دستیا

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-10-31]

[DOI: 10.21859/IPSJ.2.1.131]

کتابنامه

اسمیت، استیو و جان بیلیس (۱۳۸۹). جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین، ترجمه ابوالقاسم راه‌چمنی و دیگران، جلد اول، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر.

حق‌شناس کمیاب، سید علی (۱۳۹۰). «ساختار سیاسی اجتماعی کشورهای پیمان شانگهای»، روزنامه اطلاعات، تیرماه.

دهشیار، حسین (۱۳۹۰). سیاست خارجی آمریکا، آسیای مرکزی و قفقاز و دموکراسی، تهران: انتشارات موج سوم.

شلزینگر، رابرت (۱۳۸۹). دیپلماسی آمریکا در قرن بیستم، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت خارجه.

قوام، عبدالعلی (۱۳۸٤). روابط بین‌الملل؛ نظریه‌ها و رویکردها، چاپ اول، تهران: انتشارات سمت.

مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۹). تحول در نظریه روابط بین الملل، تهران: انتشارات سمت.

مقیمی، احمد (۱۳۹۱). «مذاهب نوین در کشور های آسیای میانه و قفقاز»، مقاله علمی پژوهشی، تهران، پایگاه SID، شماره ۳۳.

American Councils for Internatoinal Education, (2015) "Energy in Central Asia Program", available at: www.americancouncils.org/programs/energy-central-asia-program

DeYoung, Karen (2010) "Obama Redefines National Security Strategy, looks Beyond Military Might". *Washington Post*. Retrieved May 27, 2010.

Esposito, John L. & John 0. Voll (2010) Makers of contemporary Islam, New York: Oxford.

Gupta, Alexander (2014) "Central Asia: Five Key Issues", Retrieved Aug 13, 2014, available at:http://www.americansecurityproject.org/central-asia-five-key-issues

Henderson, Simon (2012) "A Radovan a Camel? Saudi foreign policy and the Insurgency in Iraq", Washington Institute for Near East. Polity watch 1036, October 5, 2012.

Keppel, Michael (2012) "The elite, the Effendi yya, and the growth of nationalism and Pan Arabism in Hashemite Iraq 1921-1958",

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-10-31]

[DOI: 10.21859/IPSJ.2.1.131]

International Journal of Middle East Studies ,Vol. 3o, No. 2, P. 227-250.

Kisinger, John L. & John 0. Voll (2008) Makers of contemporary Islam, New York: Oxford.

Kopstein J. Reilly .A, Geographic Diffusion and the Transformation of the Postcommunist World, Cambridge University Press, pp. 1-37

Levi, simon (2002) "Saudi Elections in Regional perspective: the shite threat theory", the Washington Institute for near policy, March 9, 2002. 227-250.

Lewelen, Ted C. (2003) "Political Anthropology: An Introduction", Third Edition. Praeger Publishers; 3rd edition , November 30 , 2003.

Luce, Edward (2013) "Obama doctrine hinges on economy". *Financial Times*. Retrieved May 27.

MacAskill, Ewen (2013) "Barack Obama sets out security strategy based on diplomacy instead of war". *The Guardian*. Retrieved May 27, 2013.

Merton, Bobby (2011) "Dispatch from Tahrir: For Egypt's Liberals, Election Is a Hard Vote to Swallow", Global Spin, December 2, 2011. Available at: http://globalspin.blogs.time.com

Radnitz, Scott (2014) "Memories of Manas: What Central Asia Taught America about Geopolitics", Retrieved June 30, 2014, available at: http://nationalinterest.org/blog/the-buzz/memories-manas-what-central-asia-taught-america-about-10782

Sanger, David E. & Baker, Peter (2013), "New U.S. Security Strategy Focuses on Managing Threats". *New York Times*. Retrieved May 27, 2013.

[Downloaded from ipsj.iauh.ac.ir on 2026-10-31]

[DOI: 10.21859/IPSJ.2.1.131]